



رفیق و رفیق

در رسوم و آداب سلطنت با تأکید بر دوره صفوی

(تألیف در ۱۱۰۴ هجری)

محمد علی قزوینی

مقدمه و تصحیح

رسول جعفریان

رفیق و رفیق

در رسوم وزارت و آداب سلطنت با تأکید بر دوره صفوی

(تألیف در ۱۱۰۴ هجری)

محمد علی قزوینی

مقدمه و تصحیح

رسول جعفریان

۲۰۱۷/۱۳۹۶

سرشناسه	قزوینی، محمدعلی، قرن ۱۱ ق.
عنوان و نام پدیدآور	رفیق توفیق: در رسوم وزارت و آداب سلطنت با تاکید بر دوره صفوی (تالیف در ۱۱۰۴ هجری) / تالیف محمدعلی قزوینی؛ مقدمه و تصحیح رسول جعفریان.
مشخصات نشر	قم: نشر مورخ، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۷۶۲ ص.
شابک	۶۲۰۰۰۰ ریال : ۵-۴-۹۶۶۹۷-۹۷۸-۶۰۰
وضعیت فهرست نویسی: فیبا	
عنوان دیگر	در رسوم وزارت و آداب سلطنت با تاکید بر دوره صفوی (تالیف در ۱۱۰۴ هجری).
موضوع	اخلاق -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	Ethics -- Early works to ۲۰th century
موضوع	اندرزنامه‌ها -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	Maxims -- Early works to ۲۰th century
شناسه افزوده	جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -، مصحح، مقدمه‌نویس
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۶ ق۴ ف/ BJ۱۱۸۵
رده‌بندی دیویی	۱۷۰ / ۸
شماره کتابشناسی ملی	۶۶۶۷۳۶۲



رفیق توفیق

در رسوم وزارت و آداب سلطنت با تاکید بر دوره صفوی (تالیف در ۱۱۰۴)

مؤلف: محمدعلی قزوینی

مقدمه و تصحیح: رسول جعفریان (استاد دانشگاه تهران)

چاپ اول: ۱۳۹۶

نشر مورخ، قم: ۲۵۳۷۷۳۱۳۵۵

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۶۹۷-۴-۵

تیراژ: ۱۰۰

قیمت: ۶۲ هزار تومان

فهرست

مقدمه مصحح	۲۷ - ۱۹۸
اشارتی در باره کتاب های سیر الملوک	۲۷
کتاب، نویسنده و زمانه ی او	۳۰
رها کردن کسب علم، روی آوردن به تجارت، و شکست در آن	۳۵
مصیبت قهوه خانه های اصفهان برای تازه واردین جوای کار دبیری و دولتی	۴۳
هدف از نگارش کتاب	۵۱
چرایی نگارش کتاب و اهدای آن به نام حسینعلی خان یا شاه سلیمان	۵۲
الف: ایران و اصفهان از چشم نویسنده	۵۶
ب: بحثی در باره قهوه خانه و مضرات تنباکو	۶۰
ساختار کتاب	۶۳
گزارش حرف اول کتاب در باره شرایط خادمان و ملازمان و کارکنان	۶۴
دوازده خصلت یک سپاهی خوب	۸۴
شغل «ناظر مالی» شغل بسیار بدی است	۸۶
اهمیت شغل دبیری	۸۸
طب و طبیبان دوره صفوی	۹۲
رسوم منجیان	۹۴
گزارش حرف ثانی در آدابی که شهریار باید مراعات کند	۹۶
ترکیب ترک و تاجیک در ایران و آنچه شهریار باید بداند	۹۷
شهریار از چه کسانی به عنوان ملازم استفاده کند؟	۱۰۲

۱۰۵.....	ساختار شکنی از سوی شهریار ممنوع
۱۰۹.....	شهریار و مفهوم ستم
۱۱۳.....	اقتصاد از چشم بخشش و بخل شهریار
۱۱۸.....	لزوم حفظ مراتب افراد: نباید شاگرد مطبخی را بر ولایتی تسلط دهند
۱۳۱.....	وضع صوفیان در این دوره و روش های فریبکارانه آنها برای خالی کردن جیب مردم
۱۴۲.....	تحریک دشمن ممنوع، تعدی به دیگران هم ممنوع
۱۴۳.....	رعایت اخلاق زبانی
۱۴۴.....	چگونه ملازمانی به کار شهریار می آید؟
۱۴۸.....	تربیت نیروهای زبده در صنعت و علم
۱۴۹.....	باز هم در باره ملازمان، و این بار نظارت بر آنها
۱۵۱.....	انتقاد صریح از وضعیت قاضیان و دولتیان
۱۵۲.....	مسائل مالی کشور
۱۵۴.....	[چرا مروّت از میان مردم رخت بر بسته است؟]
۱۵۶.....	تفریحات سالم و ناسالم برای شهریار
۱۵۸.....	وضع عالمان در جامعه و همنشینی سلطان با ایشان
۱۵۹.....	شهریار و علما
۱۶۴.....	شهریار و شاعران و ادیبان
۱۶۶.....	همه چیز در باره ندیم و شراب
۱۷۱.....	سلطان و آوازه خوانی
۱۷۱.....	داستان سرایان و افسانه گویان
۱۷۴.....	رساله لباب در پایان کتاب
۱۷۵.....	تدبیر منزل و توصیه های نویسنده
۱۸۳.....	نسخه ها
۱۸۷.....	منابع کتاب
۱۹۰.....	ختم کلام مصحح

متن کتاب رفیق توفیق (۱۹۹-۷۴۸)

۱۹۹.....	[مقدمه مؤلف: در تکاپوی زندگی، و چرایی و چگونگی تألیف این کتاب]
۲۰۴.....	[تصدیر نامه برای شاه سلیمان صفوی]
۲۰۸.....	[شرح احوال مؤلف]
۲۰۹.....	[آشنایی اوضاع مالی]
۲۱۱.....	[پیشینه دبیری پدران مؤلف، کناره گیری آنها از آن کار و آغاز مشکلات]
۲۱۳.....	[در جستجوی راه حل: امکان بازگشت به کار دبیری!]
۲۱۴.....	[در گذشته اوضاع این شغل بهتر از حال بود]
۲۱۵.....	[اراده نویسنده برای آمدن از قزوین به اصفهان]
۲۱۸.....	[دمیدن روح امید در خویش برای پیوستن به دربار]
۲۱۹.....	[هر کاری واسطه و شفیع نیاز دارد و از آن جمله کار من]
۲۲۰.....	[اراده جدی برای رفتن به اصفهان]
۲۲۳.....	[ستایش شهر اصفهان]
۲۲۴.....	[عظمت ایران جنت بنیان]
۲۲۵.....	[عظمت دولت صفوی در ایران]
۲۲۶.....	[عظمت شهر اصفهان]
۲۲۷.....	[قهوه خانه های اصفهان اولین مشکل برای تازه واردین]
۲۲۸.....	[تنباکو اساس و ریشه وبا]
۲۲۸.....	[ضیق معاش مردم به خاطر فراوانی استفاده از قلیان]
۲۲۸.....	[قهوه و دیگر افیون ها: کوکنار، و تریاک و معاجین و...]
۲۲۹.....	[مصیبت قهوه خانه برای تازه واردین جویای کار دبیری و دولتی]
۲۳۰.....	[دام هایی که در قهوه خانه ها برای افراد جویای کار دبیری پهن است]
۲۳۲.....	[ادامه حيله گری مکاران برای خالی کردن کیسه خواستاران شغل ملازمی]
۲۳۵.....	[ذلت شغل ملازمی جز بندگی خداوند]
۲۳۶.....	[آدمیان میان بندگی خدا و بندگی مردمان]
۲۳۸.....	[علل دنیا خواهی مردمان]
۲۴۱.....	[باید به کسب فضائل انسانی و دانش و ادب اندیشد]

- ۲۴۲.....[لزوم پرهیز از هوی و هوس]
- ۲۴۳.....[علم و معرفت سرمایه ابدی آدمی]
- ۲۴۷.....[جهان غدار را با ارباب هنر عداوت است]
- ۲۴۸.....[حکایت [اصمعی و هارون]
- ۲۵۱.....[جستجوی فرهنگ و علم بهتر از طلب زر و سیم]
- ۲۵۱.....[حکایت [منازعه دو عالم نزد یک حاکم]
- ۲۵۲.....[اعتقاد به رزق الهی و پرهیز از دیروزگی در خانه مردم]
- ۲۵۳.....[حکایت: حکایت شیری که طعمه خود را نخورد!]
- ۲۵۴.....[رابطه تلاش آدمی با تقدیر الهی]
- ۲۵۵.....[معنای توکل بر خداوند]
- ۲۵۶.....[توکل و تقدیر، به معنای معطل گذاشتن دست و پا و جوارح نیست]
- ۲۵۷.....[در باره شغل ملازمت در دربار]
- ۲۵۸.....[ملازمت مخدومان سفیه بدترین نوع خدمت]
- ۲۵۹.....[شروطی که سقراط برای اجازه تحصیل افلاطون نزد خود گذاشت]
- ۲۶۰.....[ارجمندی خدمت به مخدوم و امیر دانشمند]
- ۲۶۱.....[حکایت [حاکم شیراز که فریب یک خواب دروغین را خورد]
- ۲۶۳.....[خادم باید مزاج مخدوم بشناسد و مطابق آن عمل کند]
- ۲۶۵.....[تألیف کتاب به نام حسینعلی خان]
- ۲۷۰.....[اراده مؤلف برای نگارش این اثر]
- ۲۷۱.....[نام کتاب]
- ۲۷۲.....[مباحث کتاب]
- ۲۷۵.....[اتصال [در تهذیب اخلاق و تنزیه اعمال]
- ۲۷۵.....[هدف از آفرینش انسان]
- ۲۷۶.....[بنده خدا بین و خدا جوی]
- ۲۷۷.....[اصل اصول تهذیب اخلاق چیست؟]
- ۲۷۸.....[جنود عقل و جهل]
- ۲۸۱.....[سخن حکما در تعریف افراط و تفریط]

۲۸۳.....	[مراتب میانی خصائص اخلاقی بی حد و شمار است]
۲۸۴.....	[از فضیلت راستین تا شبه فضیلت]
۲۸۶.....	[مفاهیم هفتگانه ذیل حکمت در علم اخلاق]
۲۸۷.....	[مفاهیم یازدگانه ذیل شجاعت]
۲۸۷.....	[مفاهیم دوازده گانه ذیل عنوان عفت]
۲۸۹.....	[مفاهیم هشت گانه ذیل عنوان سخاوت]
۲۸۹.....	[مفاهیم دوازده گانه ذیل عنوان عدالت]
۲۹۱.....	حرف اوّل در احوال طوایف خدّام و رسوم اصناف بنده و غلام
۲۹۵.....	اما رسومات وزیر
۲۹۵.....	[اهمیت شغل وزارت و خطرات آن]
۲۹۷.....	[اهمیت قلم در عالم وزارت و دبیری]
۲۹۹.....	[رسومات وزارت]
۲۹۹.....	رسم اوّل [مراقبت از امر رشوه و دیگر پرداختی ها]
۳۰۰.....	[مخدوم باید شکم ملازمان را سیر کند تا دنبال رشوه نباشند]
۳۰۲.....	[واگذاری مناصب با رشوه سبب برآمدن اراذل و اوباش است]
۳۰۳.....	[مردم به صله و رشوه زنده اند]
۳۰۴.....	رسم دوم [اندر آداب حضور ملازم در خدمت مخدوم و مقدار آن]
۳۰۶.....	رسم سوم [ملازم باید خیر و صلاح مولا را مقدم بر هر چیزی بداند]
۳۰۹.....	رسم چهارم [لزوم وجود صفت شرم و حیا برای ملازم در قبال مخدوم]
۳۱۰.....	رسم پنجم [عدم دخالت در کارهای مهم و مفسده خیز]
۳۱۷.....	رسم ششم [بی اجازت مولا و مخدوم دست به هیچ کاری مَزَن]
۳۱۹.....	رسم هفتم [رعایت اصل صداقت در هر حال برابر مخدوم]
۳۲۱.....	رسم هشتم [رعایت خیرخواهی و شرط نصیحت برای مخدوم]
۳۲۲.....	[در برابر خواسته های نادرست مخدوم چه باید کرد؟]
۳۲۴.....	[با کنایه و اشاره، مخدوم را به خطایش واقف ساز]
۳۲۶.....	[شیطنّت و تحریکات دیگر ملازمان علیه وزیر نزد مخدوم]
۳۲۸.....	[حکایت طریح با ولید بن عبدالملک]

- ۳۳۰..... [توطئه چینی درباریان علیه یکدیگر]
- ۳۳۱..... [در حضرت ملوک، آرامش در پستی و بی‌اختیاری است، نه سرداری و سرکردگی]
- ۳۳۲..... [زوال و بقای دولت خواست خداوند است، نه ...]
- ۳۳۴..... [سخن گفتن با مخدوم به رفق و مدارا]
- ۳۳۵..... [حکایت امیر حامد بن عباس و وزیرش علی بن عیسی]
- ۳۳۶..... [رسم نهم [هیچ گاه، بار گناه و اشتباهی را بر دوش مخدوم نگذار]
- ۳۳۷..... [به مردم حق انتقاد از سلطان را برابر خود مده]
- ۳۳۷..... [باز هم در باره شگردهای ملازمان علیه وزیر]
- ۳۴۰..... [رسم دهم [بی اجازه مخدوم در کاری دخالت نکن]
- ۳۴۱..... [نقش خبرچینان و جاسوسان]
- ۳۴۴..... [رسم یازدهم [سخن گفتن در حد ضرورت در حضور مخدوم]
- ۳۴۶..... [دیگر آداب سخن گفتن با ملوک]
- ۳۴۷..... [با پادشاهان به نرمی سخن گوی]
- ۳۴۸..... [حکایت [وزیری که با ادب کار نامفهوم پادشاه را توجیه صواب کرد]
- ۳۴۹..... [پرهیز از همصحبتی و هم سخنی با ملوک]
- ۳۵۰..... [حکایت [ابوبکر هذلی محو در سفاح]
- ۳۵۱..... [در حضرت سلطان غمگین و عبوس منشین]
- ۳۵۲..... [دیگر آداب سخن گفتن در حضرت ملوک]
- ۳۵۳..... [در حضور سلاطین تفاخر به آباء خویش مکن]
- ۳۵۵..... [اگر پادشاه در حضور دیگران با تو به درشتی سخن گفت تحمل کن]
- ۳۵۶..... [رسم دوازدهم [پیوسته در پی استرضای مخدوم باش]
- ۳۵۷..... [عیوب سلاطین را باید پوشانید]
- ۳۵۸..... [رسم سیزدهم [لزوم حفظ لوازم بندگی در محضر سلطان]
- ۳۶۰..... [انس زیاد با سلطان مگیر]
- ۳۶۱..... [آنچه را باید در ملازمت سلطان رعایت کرد]
- ۳۶۲..... [رسم چهاردهم [در کارهای نامربوط به خود مداخله مکن]
- ۳۶۳..... [رسم پانزدهم [حقوق مالی خود را به سلطان پرداخت کن]
- ۳۶۴..... [رسم شانزدهم [از کسی که سلطان بر او غضب کرد، فاصله بگیر]

۳۶۵.....	[از کسانی که سلطان به خود نزدیک کرده انتقاد مکن]
۳۶۶.....	[سلطان در حکم پدر مردم است]
۳۶۷.....	[تعریف از معزول از طرف سلطان نکن که او را به خاک سیاه می نشینی]
۳۶۷.....	رسم هفدهم [وزیر از دیدن روی چند گروه پرهیز کند]
۳۶۹.....	[انتخاب تنی چند از ندیان و عالمان و شعرا برای همنشینی]
۳۷۰.....	[پرهیز از همنشینی با فرومایگان]
۳۷۲.....	رسم هجدهم [وزیر و لزوم پرهیز از حسادت نسبت به دیگر ملازمان]
۳۷۲.....	[همه چیز با تقدیر الهی به انجام می رسد]
۳۷۳.....	[وزیر با حسودان برخورد انتقامی نکند]
۳۷۵.....	[حلم و مدارا مهم ترین شعار وزیر]
۳۷۵.....	رسم نوزدهم [تقاضای نامتعارف و طمع بیجا از مخدوم نداشته باش]
۳۷۷.....	حکایت [مأمون و رفتارش با ملازمان]
۳۸۱.....	[بهترین ها را برای سلطان نگاه دار]
۳۸۱.....	رسم بیستم [کار وزیر کفایت مال و سرانجام احوال است]
۳۸۲.....	[استفاده از افراد امین در حفظ اموال پادشاه]
۳۸۴.....	[اندر مذمت اجاره و توفیر]
۳۸۶.....	[تفاوت سیستم مالی ایران و روم «عثمانی»]
۳۸۷.....	رسم بیست و یکم [در حضور مخدوم، از هم رتبانان او ستایش نکند]
۳۸۸.....	رسم بیست و دوم [وزیر، دشمنان را کوچک مپندارد]
۳۹۰.....	رسم بیست و سوم [در انجام حاجات مردم تأخیر مکن]
۳۹۱.....	حکایت [حکایت وزیر محمد بادرانی و بی توجهی به حال حاجت مندان]
۳۹۲.....	[کارها را آسان گیر و حاجت نیازمندان برآور]
۳۹۳.....	حکایت [وزیری که به ملازمی معزول و نیازمند بی توجه بود]
۳۹۵.....	[به ارباب حاجات تندی مکن]
۳۹۵.....	حکایت [رفتار زشت احمد بن ابی خالد با یک نیازمند و عاقبت آن]
۳۹۷.....	حکایت [حکایت کم توجهی ملکشاه به خواجه نظام الملک و دلیل آن]
۳۹۹.....	رسم بیست و چهارم [وزیر باید از شایستگان نیرو تربیت کند]
۴۰۱.....	اقا رسومات سپهسالار و سر کرده سپاه

- اصطلاحات نزاع و صلح و آلات جدال ۴۰۱
- [مبارزه با بدکاران که منشأ هرج و مرج اند] ۴۰۳
- [دوازده ویژگی یک سردار و سپاهی خوب] ۴۰۴
- [رسومات ریش سفید و سرکرده بیوتات «ناظر»] ۴۱۳
- [ناظران خرید اغلب بی اعتبارند] ۴۱۶
- [ناظر از گرفتن هدایا پرهیزد] ۴۱۸
- [ناظر از حیره ملازمان و پذیرایی میهمانان کوتاهی نکند] ۴۱۸
- [راه خیانت در نظارت باز است، باید مراقب بود] ۴۱۹
- اما رسومات سرکرده و ریش سفید منشیان و دبیران ۴۲۰
- حکایت [منتبئی و یک ظرافت ادبی که جانفش را نجات داد] ۴۲۱
- حکایت [محمود غزنوی و خلیفه عباسی و عنوانی که برای محمود نوشت] ۴۲۲
- [نامه ای در خور مخاطب] ۴۲۳
- [دبیر باید خط زیبایی داشته باشد] ۴۲۴
- حکایت [یک دبیر خاطی که به خاطر داشتن خط خوش، بخشوده شد] ۴۲۵
- [آنچه را باید نامه نگاری رعایت کرد] ۴۲۶
- [در عبارات نامه به ملوک، جمع متناقضین کند، بدون آنکه به دو طرف لطمه وارد شود] ۴۲۷
- [دبیر باید رازدار باشد] ۴۲۸
- [دبیر و سرعت در کتابت] ۴۲۸
- [آداب کاغذ نگاری و قلم داری] ۴۳۰
- [دبیر باید از هر علمی بهره ای داشته باشد] ۴۳۱
- [حکایت ابان لاحقی و فضل برمکی] ۴۳۱
- رسومات و آداب اطبا ۴۳۳
- اما رسومات و آداب طبای حاذق ۴۳۳
- [طیب سلطان باید بهترین باشد] ۴۳۶
- [لزوم نظارت بر طبیان و جلوگیری از ورود مزوران در این شغل] ۴۳۷
- [فراوانی طبیان آدم کش در ولایات] ۴۳۷
- [باید استادان مهر تأیید بر کار هر طبیبی بزنند] ۴۳۷
- [چرا صنایع از میان می رود؟] ۴۳۸

۴۳۹.....	اقمارسومات منجهان ماهر
۴۴۲.....	[ترديد در پيشگويي منجهان]
۴۴۵.....	حرف ثانی در آداب مخدوم
۴۴۶.....	[سلطنت به تقدير الهی است]
۴۴۷.....	[تمدن بدون امير و سلطان ممکن نخواهد بود]
۴۴۸.....	حکایت [اسحاق موصلی و خواست بنده او]
۴۴۸.....	[آداب بیست و چهارگانه شهریار]
۴۴۹.....	ادب اول: [انتخاب بهترین ملازمان]
۴۵۰.....	[منشأ ترکان و مهاجرت ایشان به اقالیم میانه]
۴۵۲.....	[عقیده حکما در باب اخلاق قبایل و نسبت آن با محیط جغرافی شان]
۴۵۳.....	[تفاوت اخلاقیات ترکان و تاجیکان در ایران]
۴۵۴.....	[نقش ترکان در روی کار آوردن صفویان]
۴۵۵.....	[کدام پادشاهان ترک هستند؟]
۴۵۵.....	[نظامی گری ویژه ترکان]
۴۵۶.....	[لزوم واگذار کردن کارهای مالی به تاجیکان]
۴۵۷.....	حکایت [معاویه و اطاعت مردم احمق شام از او]
۴۵۸.....	[طبقات چهارگانه جامعه و جلوگیری از دخالت آنان در کار یکدیگر]
۴۵۹.....	[منشأ فساد در کجاست؟]
۴۶۰.....	[رعایت رعیت واجب تر از همه]
۴۶۱.....	[سلاطین به طور مداوم باید در احوال رعیت تفحص کنند]
۴۶۱.....	حکایت [رکن الدوله دیلمی و تلاش برای شادمان کردن مردم اصفهان]
۴۶۲.....	ادب دوم [در لزوم آزمودن ملازمان و انتخاب بهترین آنها]
۴۶۳.....	[آدمیان را چگونه می توان سنجید که شایسته اند یا خیر؟]
۴۶۵.....	[شرح سخن خواجه نصیر در باره طبیعت بندگان در آزادگی و بندگی]
۴۶۶.....	[رعایا به یک کلمه سلطان، امیدوار می شوند]
۴۶۶.....	[لازم نیست سلطان افلاطون یا لقمان باشد، همین که عاقل باشد کافی است]
۴۶۷.....	[علت بدبینی ترکان به تاجیکان]

- حکایت [ملکشاه و توییخ خواجه نظام الملک به خاطر استمداد از یک کدخدا] ۴۶۸
- [از به کار گماشتن روستازادگان و دهاقین بهره‌یزد] ۴۶۹
- [انتقاد از نظام ارثی در اداره امور دبیری] ۴۶۹
- [مقایسه دقت‌داری و نظامی‌گری] ۴۷۰
- [نظامی‌گری می‌تواند ارثی باشد اما کار دقتی خیر] ۴۷۱
- حکایت [ناصر عباسی و گرفتن غلام زیبای وزیر و ادامه داستان] ۴۷۲
- [هرگز به زن نباید اعتماد کرد] ۴۷۵
- [دیگر کسانی که اعتماد به آنان شایسته نیست] ۴۷۵
- ادب سوم [در باب رعایت و ثابت نگاه داشتن نظام اولیه دولت] ۴۷۶
- ادب چهارم [در باب عدالت] ۴۷۸
- [شکر نعمت سلطنت، گشادگی در خانه سلطان است] ۴۷۸
- حکایت [دوازده نکته بوذرجمهر که پادشاه باید آن کند] ۴۷۹
- [پادشاه خود را از بی‌کسان دور نگیرد] ۴۷۹
- [پادشاه، نیکان و اخیار را خائن مپندارد] ۴۸۰
- حکایت [سلطان محمود غزنوی و کشتن افسر فاسد خود] ۴۸۱
- [امر به معروف و نهی از منکر برای اجرای عدالت] ۴۸۱
- [جلوگیری از ستم بر مدعی علیه پس از رفع دعوا] ۴۸۲
- [تأمین امنیت راه‌های برای تجارت و حمایت از تجار] ۴۸۳
- [سلطان هر شب کارهای روزانه را از نظر عدالت بسنجد] ۴۸۴
- [سلطان بدعت ننهد] ۴۸۴
- [رابطه قوانین شرع و مُلک] ۴۸۵
- [پس چرا مردم ترک حمایت از امام علی (ع) کردند؟] ۴۸۵
- [تفحص حال زندانیان از مصادیق عمل به عدالت] ۴۸۵
- حکایت [ابوجعفر منصور و زندانی همدانی] ۴۸۶
- [ظلم، ماهیت و اقسام آن] ۴۸۷
- [ظلم بر نفس سبب ظلم بر غیر] ۴۸۸
- [چرا به خاطر رواج فسوق، دولت‌ها از پا در می‌آیند] ۴۹۱
- [ظلم به دیگران] ۴۹۳

۴۹۴.....	حکایت [داستان یکی از شحنگان موفق عباسی]
۴۹۴.....	[ظلم نکردن بسیار دشوار است]
۴۹۶.....	[ظلم بر دیگران هم به ظلم بر نفس باز می گردد]
۴۹۶.....	[چرا بیشترین آثار ظلم روی طبقات ضعیف است]
۴۹۸.....	حکایت [نفرین مجوسی]
۴۹۹.....	[علاج رفع ظلم چگونه می توان کرد]
۵۰۰.....	[استمرار ظلم در حق اهل بیت تا ظهور شاه اسماعیل]
۵۰۲.....	ادب پنجم [سلطان باید اهل جود و کرم باشد نه خست و دنائت]
۵۰۳.....	[خست به ایان هم آسیب می زند]
۵۰۳.....	[رابطه خساست سلطان با ظلم و دزدی]
۵۰۴.....	[نقش اطرافیان سلطان در تحریک او به خساست]
۵۰۵.....	[در روزگار ما سنت میهمانی و بذل طعام از میان رفته است]
۵۰۶.....	[میهمان را باید صدر سفر نشانند]
۵۰۶.....	[رسم بازاریان در خرید اجناس زیون برای مهمانان]
۵۰۷.....	[بدنامی همیشگی برای خسیس و خانواده اش]
۵۰۸.....	[نام خسیسان در دستان مسخرگان]
۵۱۰.....	[از میان شجاعت، حکمت، عدالت و جود، بهترین آنها جود و کرم است]
۵۱۱.....	[شهرت سلاطین در تاریخ به خست و کرم]
۵۱۱.....	[مذمت اسراف و تبذیر از سوی سلطان]
۵۱۲.....	[تنظیم بودجه مملکت و افراد]
۵۱۳.....	[ملازمان را و لو ناقابل و معزول، کاملاً از هستی ساقط مکن]
۵۱۳.....	[پرداخت ماهانه وظیفه بهترین روش]
۵۱۴.....	[دولتی که مسکینان در آن غمّعی نگیرند چراغی است بی ضیاء]
۵۱۵.....	[فتوت در احسان]
۵۱۶.....	[نوع دوم احسان آنچه مخصوص به مال است]
۵۱۶.....	[ایستادگی بر سر عهد و پیمان]
۵۱۷.....	[عطای بدون منت ارزش دارد]
۵۱۸.....	[شرایط دیگر احسان و نیکی]

- ۵۱۹..... [احسان یعنی گردش نقود]
- ۵۲۰..... [سلطان، صدقه را با دست خود به فقیران دهد]
- ۵۲۱..... [کثرت سائلان نباید سلطان را ترش روی کند]
- ۵۲۲..... [داستان آن صحابی که از ژنده پوشی خود را کنار کشید]
- ۵۲۳..... [سائل را مأیوس برنگرداند]
- ۵۲۳..... [حکایت [سلطان و پیر مرد فقیر در مسجد]
- ۵۲۴..... [حکایت [احسان هر شب یک گرده نان]
- ۵۲۵..... [حکایت [لقمه ای به لقمه]
- ۵۲۶..... [سلطان خود تفحص حال محتاجان کند و در این باره به انتظار ملازمان نشیند]
- ۵۲۶..... [حکایت [سیف الدوله و پیر مردی که حاجبان به او بی اعتنائی کردند]
- ۵۲۹..... [ادب ششم [اندر نگاه داری هر کسی در جایگاه و مرتبه خود]
- ۵۳۰..... [بدنهاد ترک فساد نخواهد کرد]
- ۵۳۱..... [حق رعیت بر سلطان، داشتن رئیسان عاقل و سلیم النفس در اداره امور است]
- ۵۳۱..... [معیارهای یک ملازم خوب و سنجش درست کاری وی]
- ۵۳۲..... [نجابت حسبی و نسبی کافی نیست، از عقل و هنر چه دارد؟]
- ۵۳۲..... [حکایت مرد رمال، و مردی که تون تاب حمام بود!]
- ۵۳۳..... [کارها را به کوچکان و حقیران نسپارد و نجبا و دانشمندان را خانه نشین نکند]
- ۵۳۴..... [دولت کریم و دولت لثیم]
- ۵۳۵..... [دولتی که عاقلان خرد پرور اطرافش نباشند، ثباتی ندارد]
- ۵۳۶..... [اقتضای زمانه میدان دادن به افراد پست است]
- ۵۳۷..... [در اول تأسیس هر دولت، اعلا و ادنی مفهوم دارد، اما به تدریج، نه!]
- ۵۳۸..... [سلاطین باید ملازمان را بیازمایند و سپس به کار گمارند]
- ۵۳۸..... [اول تدبیر بدن سپس تدبیر مُدن]
- ۵۳۹..... [سلطان عاقل آن است که عاقلان در اطرافش باشند]
- ۵۴۰..... [چرا دولت عباسی این قدر دوام آورد و چرا سرنگون شد؟]
- ۵۴۱..... [سلطان دنی پرور نباشد]
- ۵۴۲..... [ادب هفتم [اندر لزوم مشورت برای سلطان]
- ۵۴۳..... [گروه هایی که اعتماد به آنها نشاید]

- ۵۴۵..... [باید میان عاقل و حيله گر فرق گذاشت]
- ۵۴۶..... [سلطان خود را عقل و اکمل مردمان نداند]
- ۵۴۶..... [هيچ کس از شر خوش آمد گويان و متملقان در امان نيست]
- ۵۴۷..... [سلطان برابر منتقدان و عيب جويانش چه رفتاری بکند؟]
- ۵۴۸..... [سلطان ملازمان منتقد را خير خواه خود بدانند]
- ۵۴۹..... [سلاطين پرسيدن از ديگران را عيب ندانند]
- ۵۵۰..... [ضرورت اصل مشورت برای سلطان از کجا می آيد]
- ۵۵۱..... [در باره استخاره و افراط برخی در اين امر]
- ۵۵۱..... [ادب هشتم [عزم سلطانی]
- ۵۵۲..... [حکایت [مأمون، گل خوردن و سخن یک طيب به او]
- ۵۵۳..... [حکایت [معصم و زن اسیری که از روم او را صدا زد]
- ۵۵۴..... [رابطه قضا و قدر با تصميمات قاطع ما]
- ۵۵۵..... [در امور حکومتی تعلل جایز نيست]
- ۵۵۶..... [سلطان از افراط و تفریط بپرهيزد]
- ۵۵۶..... [عزم و حزم مهم ترين ویژگی های سلطان]
- ۵۵۷..... [سلطان بر سر حرف خود بايستد]
- ۵۵۸..... [مردان با عزم در دنيا موفق اند]
- ۵۵۹..... [ادب نهم [سلطان و رفتار میانه و دور از افراط و تفریط]
- ۵۶۰..... [معنای لطف و عطف در اداره حکومت]
- ۵۶۰..... [اين که انصار دولت بر جان خود لرزان باشند، علامت زوال دولت است]
- ۵۶۱..... [رفق زياده از حد درست نيست]
- ۵۶۲..... [گفتار انتقادی نویسنده از رفتار پدر و پشيمانی از آن: خاطره ای از دوران جوانی]
- ۵۶۴..... [وقتی نویسنده همه املاکش را از دست داد]
- ۵۶۵..... [نه ضعيف الرأى، نه قسى القلب]
- ۵۶۶..... [حکایت [رفتار مأمون با فضل بن ربيع پس از پیروزی بر امين]
- ۵۶۹..... [سلطان در وقت غضب، تصميم نگیرد]
- ۵۷۰..... [حکایت [خشم معتمد عباسی بر یک جوان و پشيمانی از آن]
- ۵۷۱..... [حکایت [انتقام طبيعت]

- ۵۷۲.....[از ستم به بی کسان بهره‌یز که خدا فریادرس آنان است].
 ۵۷۴.....[سلطان سبب گریز مردم از خود نشود].
 ۵۷۴.....[حکایت: اسکندر و بخشش یکی از خائنان].
 ۵۷۵.....[حکایت: وقتی خادم کاسه شوربای داغ را بر سر سلطان ریخت].
 ۵۷۶.....[چرا سلاطین اصطبل شاهی را امان گاه قرار می دادند؟].
 ۵۷۷.....[حکایت: حجاج و بخشش یک اعدامی به خاطر سخن ادیبانه او].
 ۵۷۷.....[سلطان خود را به خون آلوده نکند].
 ۵۷۸.....[لزوم تنبیه اشرار].
 ۵۷۹.....[ادب دهم: سلطان باید فروتن باشد].
 ۵۸۱.....[تکبر نشانه‌ای از حماقت].
 ۵۸۲.....[تکبر آدمی را بدخو می کند].
 ۵۸۴.....[حکایت: استجابت دعای فرعون].
 ۵۸۵.....[تکبر دولت را فاسد می کند].
 ۵۸۷.....[علاج تکبر از زبان حکما].
 ۵۸۷.....[انتقاد از سلاطین توسط درویشان و مسخرگان].
 ۵۸۸.....[اندر باب تواضع و اقسام آن].
 ۵۸۹.....[برخورد با هر کسی تواضع خاص خود را می طلبد].
 ۵۹۰.....[حکایت: تواضع معتصم عباسی برابر پیرمرد افتاده].
 ۵۹۰.....[نصیحت نصر سامانی به فرزندش در چگونگی حفظ مُلک].
 ۵۹۱.....[تواضع علاج زخم چشم و رشک مردمان].
 ۵۹۲.....[تواضع برابر خداوند].
 ۵۹۳.....[ادب یازدهم: لزوم صبر برای سلطان].
 ۵۹۴.....[صبر بر مطلوب، صبر از مکروه].
 ۵۹۵.....[حکایت: انتقام طبیعت].
 ۵۹۷.....[ادب دوازدهم: مروّت و جوانمردی].
 ۵۹۸.....[شفقت سلطان باید فراگیر باشد].
 ۵۹۹.....[حکایت: سرانجام بی توجهی به سادات].
 ۶۰۰.....[سلطان عیوب سپاهیان و رعایا را ببوشاند].

۶۰۰.....	حکایت [امیر بصره و پوشانده عیب یک دزد]
۶۰۱.....	حکایت [پادشاه عجم و چشم پوشی از دزدی یکی از ملازمان]
۶۰۲.....	[بر عیوب دیگران بخند]
۶۰۳.....	حکایت [رسول (ص) و غذا خوردن با فردی که آبله داشت]
۶۰۴.....	[سلطان و حفظ سیرت انام]
۶۰۴.....	[لزوم رعایت پدر و مادر]
۶۰۵.....	[حفظ حقوق خویشان]
۶۰۶.....	[رعایت حقوق همسایگان]
۶۰۶.....	[سلطان دوستان پیش از سلطنت را فراموش نکند]
۶۰۷.....	ادب سیزدهم [مراعات اهل الله واقعی و پرهیز از صوفیان مزور]
۶۰۸.....	[درویشان شیاد]
۶۰۹.....	[خلفای عباسی، مدعیان تصوف را برابر امامان، عَلم کردند]
۶۰۹.....	[مردم میان زاهد واقعی و درویش دروغین خلط می کنند]
۶۱۰.....	[وعده های دراویش دروغین به مردم]
۶۱۱.....	[ترس از نفرین دراویش در مردم]
۶۱۱.....	[تهدیدهای دراویش را انبیاء و اولیاء واقعی هم ندارند و نکردند]
۶۱۲.....	[مگر هر کسی قدرت تغییر نظم عالم را دارد؟]
۶۱۳.....	[شیوه های رمالان در پیشگویی و فریب]
۶۱۴.....	[عقاید خرافی مردم میدان به رمالان داده است]
۶۱۵.....	[فریب مردمان به خواب دیدن]
۶۱۵.....	[اشکال عجیبی که رمالان روی کاغذ می کشند و مردم را فریب می دهند]
۶۱۶.....	[آثار رمالی برابر جفر و ایض و صحیفه فاطمیه ساخته شد]
۶۱۶.....	[چرا دعاهای ائمه آن وقت اجابت می شد حالا همان دعا در حق افراد مستجاب نمی شود]
۶۱۷.....	[دعاها و تعویذاتی درست است که اتصال آن به معصوم درست باشد]
۶۱۸.....	[قانون خدا نیست هر کسی شکلی تواند کشید، بتواند نفسی را از پای درآورد]
۶۱۸.....	[اختلاط با اعدادی و رمال، مفسده است]
۶۱۹.....	حکایت [امیر تیمور و دعایی که در حق او شد]
۶۲۰.....	[درویش واقعی کیست؟]

- ۶۲۱.....[ادب چهاردهم] رعایت عقل در برابر حمله دشمن.
 ۶۲۱.....[حکایت] عمرو بن لیث صفاری و نتیجه کوتاه نیامدن او.
 ۶۲۲.....[سلطان در حد ممکن پای دشمن را به مملکت باز نکند].
 ۶۲۳.....[سلطان به هوس دلیری، جنگ به راه نیندازد و راه شر و فساد باز نکند].
 ۶۲۴.....[ادب پانزدهم] پرهیز از بدزبانی و بدگویی.
 ۶۲۶.....[زشتی غیبت مردم].
 ۶۲۶.....[پرهیز از دشنام دادن].
 ۶۲۸.....[سلطان فرومایگان را از اطراف خود دور کند].
 ۶۲۸.....[آنان که خود را لقمان و افلاطون می پندارند].
 ۶۲۹.....[ادب شانزدهم] رفع اختلاف از میان ملازمان.
 ۶۳۰.....[نقد این سخن که بهتر است میان ملازمان اختلاف باشد تا سلطان آسوده باشد].
 ۶۳۱.....[وقتی که به جان هم انداختن دشمنان خانگی رواست!].
 ۶۳۱.....[در زمان استقامت دولت، اتحاد ملازمان لازم است].
 ۶۳۲.....[ملازم فاسد را باید از دستگاه دولت دور کرد تا فسادش به دیگر خدم سرایت نکند].
 ۶۳۳.....[ملازم و خدمتکار خائن را باید دور انداخت].
 ۶۳۴.....[مردم چادر نشین و روستا را به کار نگهارد].
 ۶۳۴.....[هم چشمی میان ملازمان خوب است، اما معاندت نه].
 ۶۳۵.....[حکایت] چنگیز و پسرانش در وقت مردن.
 ۶۳۶.....[ادب هفدهم] تحمیل نکردن بار سنگین بر افراد.
 ۶۳۷.....[خدمتکاران را نباید به زور به کاری داشت].
 ۶۳۷.....[ادب هجدهم] زندگی بر پای راستی و دوری از فریب.
 ۶۳۸.....[عاقل در دنیا بسیار اندک و حیلہ گر فراوان است].
 ۶۳۹.....[ادب نوزدهم] اندر لزوم ثبات سلطان در آرای خود.
 ۶۴۰.....[حاکمان بلاد را ثابت نگاه دارد و هر روز تغییر ندهد].
 ۶۴۱.....[هر ناحیه ای را به سلسله ای بگمارد تا به توارث آن ولایت را آبادان نگاه دارند].
 ۶۴۱.....[در کار حاکمان بلادش دخالت نکرده و آنان را مستقل بداند].
 ۶۴۲.....[به هر کسی یک کار بسپارد].
 ۶۴۳.....[خسارت استفاده از احمق ها].

۶۴۴.....	ادب بیستم [تربیت ارباب و اصحاب صنایع و علوم]
۶۴۴.....	[حمایت سلطان از نخبگان و نادره کاران]
۶۴۵.....	ادب بیست و یکم [تعیین جاسوسان برای نظارت بر حاکمان بلاد]
۶۴۶.....	[معنای درست تجسس در کار حکام بلاد]
۶۴۷.....	[تجسس در کار حکام بلاد لازم است تا رعایای بی صاحب نمانند]
۶۴۸.....	[افراد مظلوم معمولاً به مرکز حکومت نمی آیند، عدل سلطان باید به آنها برسد]
۶۴۸.....	[ظلم بر مردم، اعتماد به سلطان را از بین می برد و در زراعت و عمارت کم کار می شوند]
۶۴۹.....	حکایت [معتضد عباسی و جاسوسی از وزیرش قاسم بن عبدالله]
۶۵۲.....	[سلطان در باره ملازمانش نباید در قبول حرف دیگران تعجیل کند]
۶۵۳.....	[چرا زمانه بد شده است؟]
۶۵۴.....	[ملازمان رقیب یکدیگرند و مدام از یکدیگر بدگویی می کنند]
۶۵۵.....	ادب بیست و دوم [کسی از حد خود تجاوز کند و لزوم نظارت بر واردات و صادرات]
۶۵۶.....	[ثروت گرایی و اسراف زدگی در یک قوم، باعث غفلت از فقر می شود]
۶۵۷.....	[چرا مروت از میان مردم رخت بر بسته است؟]
۶۵۸.....	ادب بیست و سوم [ممانعت از نفوذ زنان و خواجه سرایان و فرزندان در اداره امور]
۶۵۹.....	[آنجا که اولاد و ملازمان سلطان، مرتکب فسق و فجور شده آسیب به دولت می زنند]
۶۵۹.....	[ضرر مجاورت با زنان برای ملک و دولت]
۶۶۰.....	[جلوگیری از مداخله فرزندان در امور ملک و دولت]
۶۶۰.....	[انتخاب بهترین معلم برای فرزندان سلطان]
۶۶۱.....	ادب بیست و چهارم [لزوم تفریح سالم برای سلطان]
۶۶۲.....	[سلطان نباید افسردگی داشته باشد]
۶۶۳.....	[انواع لذت هایی که سلطان می تواند داشته باشد]
۶۶۳.....	[چگونگی استفاده از لذت های عادی توسط سلطان]
۶۶۴.....	اما آداب علما و فضلا [که در همنشینی با سلطان باید مراعات شود]
۶۶۵.....	[اهمیت علم و دانش]
۶۶۶.....	[استفاده از اسامی کتب مشهور در ستایش علم]
۶۶۷.....	[اندر وصف علمای تابع حکومت]
	[علما بر سر دین و مذهب ایستادگی داشته و تابع سلیقه ارباب منصب هر لحظه تغییر مذهب ندهند]

- ۱۸.....
- ۶۹..... [علت بقای دین و مذهب در طول این هزار و صد و چهار سال]
- ۶۹..... [عالم بی عمل! چرا مردم از عالم انتظار علم دارند؟]
- ۷۰..... [دلیل نقصان حرمت علم و عالمان در جامعه]
- ۷۱..... [متأسفانه عوام، عمامه هر کسی را که کروی دیدند، او را دانشمند می دانند]
- ۷۲..... [استفاده اثمه ع از لباس خوب چه معنا دارد؟]
- ۷۳..... [زینت، آراستگی است نه استفاده از لباس های گران قیمت]
- ۷۳..... [تنها امام مبسوط الید، لباس مثل فقرا می پوشد نه جز آن]
- ۷۴..... [مراد از عالم، حکیم یا متکلم نیست]
- ۷۵..... حکایت [هارون و محمد بن حسن شیبانی]
- ۱۷۵..... اما آداب شعرا و ظرفا
- ۱۷۷..... [اقسام کلام: منثور و منظوم]
- ۱۷۷..... [مرتبه ارباب انشاء، پس از علما، بالاترین است]
- ۱۷۷..... حکایت [صاحب بن عباد و ندیم او]
- ۱۷۸..... [حکایت: قبعثری و حجاج ثقفی]
- ۱۷۸..... حکایت [صاحب بن عباد و حرف راء]
- ۱۷۹..... [قسم منظوم: شعر آدمی را شکفتگی می دهد]
- ۱۸۰..... حکایت [رکن صایق و طغایمور]
- ۱۸۰..... [شاعر نباید دهانش را آلوده به هجو مسلمانان نماید]
- ۱۸۱..... حکایت [مروان بن ابی حفصه و مهدی و هارون عباسی]
- ۱۸۲..... [شاعر باید به حکمت بپردازد]
- ۱۸۳..... [سلاطین باید به شعرا و ارباب انشاء توجه کند که یادش را در تاریخ زنده نگه می دارند]
- ۱۸۳..... حکایت [سلطان سنجر و شعری که پس از شکست او را سر حال آورد]
- ۱۸۴..... [شاعر تنها با اجازه سلطان شعر بخواند]
- ۱۸۵..... حکایت [حجاج و سه جوان ادیب که جانشان با شعر نجات دادند]
- ۱۸۶..... [اشعار موزون اما غیر حکیمانه نسریند]
- ۱۸۶..... [اسباب انبساط برای جوانان و احداث]
- ۱۸۷..... اما آداب ندما و منادم

۶۸۹.....	[لزوم پرهیز از شراب در حکومت و دولت]
۶۸۹.....	[ندیم فاسد، دنیا را تباه می‌کند]
۶۹۰.....	[پیاله‌های می با آدمی و عقل او چه می‌کند]
۶۹۱.....	[مسکرات زایل کننده عقل اند، به چه معناست]
۶۹۱.....	[شراب اصل مفاسد و زنا و لواطه است]
۶۹۲.....	[شراب قبح هر چیزی را از میان می‌برد]
۶۹۳.....	[حکایت [سلطان و دیوانه ای که او را از شراب نهی کرد]
۶۹۴.....	[می را در قدیم شاه دارو می گفتند]
۶۹۴.....	[سلطان ایام هفته را چهار بخش بکند]
۶۹۵.....	[سلطان اگر شراب می خورد، لا اقل در حد مستی نخورد]
۶۹۵.....	[بهانه وجه طبی شراب]
۶۹۶.....	[در انتخاب سفیر دقت لازم را به خرج بدهد]
۶۹۷.....	[ندیم باید خوش ماهیت و پاکیزه صورت باشد]
۶۹۸.....	[حکایت [عمر بن عبدالعزیز و حرمتی که به ندیمش می گذاشت]
۶۹۸.....	[حکایت [مأمون و رفتارش با یحیی بن اکثم قاضی]
۶۹۹.....	[سلطان با ندیم با تحمل و مروّت رفتار کند]
۶۹۹.....	[حکایت [جوان بنی هاشمی و بد مستی]
۷۰۰.....	[سلطان از سر تقصیر ندیمان در حالت مستی، در گذرد]
۷۰۰.....	[مثال اسحاق، ندیم مأمون]
۷۰۱.....	[آما آداب ندما در حضرت ملوک و سلاطین]
۷۰۱.....	[ندیم باید در هر علمی دستی داشته باشد]
۷۰۲.....	[آداب نشستن ندیم در حضرت ملوک]
۷۰۳.....	[فضاحت و بلاغت ضروری ندیمی است]
۷۰۳.....	[حکایت [حکایت شارب خمر و زندیقی که قصد اجرای حدّ بر آنان داشتند]
۷۰۴.....	[حکایت [شوخی یک شارب خمر و نجات یافتن او از اجرای حد]
۷۰۴.....	[حکایت [مردی که آلت زنا همراه داشت]
۷۰۵.....	[حکایت [طفیلیان را چرا طفیلی نامیدند و حکایتی نغز در این باره]
۷۰۸.....	[ندیم باید حاضر جواب آن هم به جواب های شافی و کافی باشد]

- اما آداب ارباب غنا ۷۰۹
- [انقباض و انبساط نفوس و نقش آواز در آن] ۷۱۱
- [مغنی و مطرب باید ماهر باشد] ۷۱۱
- [مغنی، در میان خواندن، آه و وای نگوید] ۷۱۲
- [لودگی و پرخوری در مجلس برای مغنی ممنوع] ۷۱۳
- [تقلید صدا و اعمال دیگران توسط مسخرگان و آداب آن] ۷۱۴
- [وضع افسانه گویان] ۷۱۴
- [دروغ های مربوط به افسانه حمزه] ۷۱۵
- [منازعه مردم در طرفداری از افسانه های دروغ و حزب بازی آنان] ۷۱۶
- [آوازه خوانی و رفع افسردگی] ۷۱۶
- [حکایت [مأمون و اسحاق موصلی] ۷۱۷
- [حکایت [اسحاق موصلی و الواثق عباسی] ۷۱۸
- تمّمه در معاشرت با بنی نوع و در تحت آن زنان و فرزندان همگی داخل اند ۷۲۱
- [اقسام حکمت عملی] ۷۲۱
- رساله لباب در حکمت عملی ۷۲۳
- لُبّ اوّل در زن خواستن ۷۲۳
- [داماد باید شغلی داشته باشد و بعد ازدواج کند] ۷۲۴
- [از ازدواج با زنان فاسق باید پرهیز کرد] ۷۲۵
- [زنان فاسد را نباید اجازه رفت و آمد به خانه را داد] ۷۲۶
- [آفت گرفتن زن ثروتمند] ۷۲۶
- [با همسر نباید تندخویی کرد] ۷۲۷
- [رفت و آمد زن را از پشت بام به خانه همسایه منع کنید] ۷۲۷
- [زنان را فرصت اختلاط با سایر مردان را نباید داد و ...] ۷۲۸
- لُبّ دوم در فرزند پروردن ۷۲۹
- [هرچه کودک خواست به او بدهند تا از دیگران نخواهد] ۷۲۹

۷۲۹.....	[کودک را از هرزه گردیدن پرهیز دهد]
۷۳۰.....	[به فرزند، کسی یا صنعتی بیاموزد، حتی اگر خود صاحب منصب است]
۷۳۰.....	[فرزند را مطلق العنان نگذارد و اکثر اوقات حالش را تفحص نماید]
۷۳۱.....	[خود به نیکی و تدین رفتار کند تا کودک هم از او بیاموزد]
۷۳۱.....	[لبّ سوم در ضیافت] و مهمانی رفت و دادن]
۷۳۲.....	[آنچه را در خانه میزبان نباید انجام داد]
۷۳۲.....	[مهمان ناخوانده همراه خود مبر]
۷۳۳.....	[مهمان ناخوانده مباح]
۷۳۳.....	[لبّ چهارم در ضیافت کردن]
۷۳۴.....	[غذای خوب و پاکیزه برای مردم طبخ کن]
۷۳۵.....	[سر سفره از غذای خود تعریف مکن]
۷۳۵.....	[لبّ پنجم در معاشرت با مردم در قهوه‌خانه و باغ و صحرا و امثال آن]
۷۳۵.....	[فلان شخص سهم الغیب دارد، تا دست به دهان بری حاضر می شود!]
۷۳۶.....	[جایی نشسته اید، به اسباب و وسائل مردم دست نزنید]
۷۳۶.....	[میان حلقه ناآشنایان در میا]
۷۳۷.....	[لبّ ششم: در منادمت جمعی که در مرتبه با هم مساوی یا نزدیک باشند]
۷۳۷.....	[در رفاقت و منادمت، قرب طبایع مزاج را منظور دارند]
۷۳۸.....	[رفاقت ترک و تاجیک]
۷۳۸.....	[لبّ هفتم: در معاشرت با عموم ناس]
۷۳۹.....	[بر آشنایان و دوستان، فخر مفروش]
۷۳۹.....	[تا در آمدی کافی نداری مهمانی راه مینداز]
۷۴۰.....	[دوست خطاکار را سرزنش مکن]
۷۴۰.....	[با خلائق طریقه پیش سلامی را لازم شمار]
۷۴۱.....	[دوستان زمان پریشانی را بیش از دوستان ایام دولت، مهربانی کن]
۷۴۱.....	[از دوست نادار، توقع خدمت مدار]
۷۴۲.....	[به طیف بازاری جماعت اعتماد مکن]
۷۴۳.....	[در ایام پریشانی خود را حقیر مگردان و تا توانی از رفقا چیزی مطلب]
۷۴۳.....	[در وقت سخن گفتن، از کارهای ناهنجار دست بدار]

- ۷۴۴.....[با عامیان صحبت علمی مکن]
- ۷۴۴.....[در مجالس متکلم وحده مباش که قرآن را هم بسیار نمی توان شنید]
- ۷۴۵.....[در مجالس متکبرانه منشین و به غلام و چاکر مردم، امر و نهی مکن]
- ۷۴۵.....[در کار مردمان در تربیت فرزندان و نوکران شان دخالت مکن]
- ۷۴۶.....[با عمله دیوان و چویدار و یساول رفاقت مکن]
- ۷۶۲-۷۴۹.....فهرست راهنما

مقدمه مصحح

اشارتی در باره کتاب های سیر الملوک

تقریباً همه ما آگاهیم که صدها عنوان کتاب و رساله، در حوزه اندرزنامه نویسی یا همان سیر الملوک، در ادب پارسی، از دیر زمان تاکنون نوشته شده است. این آثار، بی شبهه، مهم ترین سرمایه ملی ایرانیان به لحاظ دانش اجتماعی و انسانی، و نیز در زمره آثار خوب در حوزه ادب فارسی است. برخی از کهن ترین آثار و مشهورترین آنها، آثاری چون سیر الملوک خواجه نظام الملک، تحفه الملوک از قرن ششم، فرائد السلوک از قرن هفتم، اخلاق ناصری از خواجه طوسی (م ۶۷۲)، و آثار بیشمار دیگری است که طی قرون هفتم تا دهم، مانند اخلاق جلالی و شفایی و جز آنها نگاشته شده، و پس از آن آثاری تا دوره قاجاری نوشته شده که همه آنها میراث ملی ماست. در باره بررسی این آثار، یک تک نگاری مهم از آقای فوشه کور در اختیار داریم که با این مشخصات در فارسی ترجمه و منتشر شده است: *اخلاقیات، مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری، شارل - هانری دو فوشه کور، ترجمه محمد علی امیر معزی، عبدالمحمد روحبخشان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، صص ۶۲۷.*

به نظرم با وجود این اثر و کتابشناسی های متعددی که در این حوزه در مقدمه بسیاری از این آثار نوشته شده، هیچ نیازی به توضیحات ناقص و تکراری بنده در معرفی این ادبیات، در این مقدمه نخواهد بود. روشن است که نام بسیاری از آثار سیاست نامه ای از اثر آقای فوشه کور افتاده و پس از آن هم، در فهرست های جدید منتشره، صدها رساله و کتاب و کتابچه دیگر در این زمینه معرفی شده که نیازمند

بررسی بیشتر است. این کاری است که باید توسط کتابشناسان دنبال شود. بیفزاییم که این آثار، به لحاظ سیاسی، همچنان نیازمند بررسی های بیشتر بوده و در کنار آثار فقیهانه ای که در حوزه احکام سلطانی و سیاست و خلافت نوشته شده، سرمایه های مهمی برای شناخت درست فلسفه سیاسی، علم سیاست و شاخه های فرعی آن در حوزه های نزدیک به سیاست است. به رغم آن که تحت عنوان اندیشه سیاسی شخصیت ها یا روزگاران مختلف از ادوار تاریخ ایران، آثاری نوشته شده، اما همچنان نیازمند تحلیل های جدی تر در این زمینه هستیم.

از میان این آثار، یکی هم کتاب حاضر با عنوان رفیق توفیق است که به رغم آن که نام آن در برخی از کتابشناسی ها و فهرست های آثار سیاسی فهرست وار آمده (معرفی خوب و قابل از مرحوم دانش پژوه در مقاله صد و سی اثر فارسی در موسیقی، مجله فرهنگ و هنر، شماره ۱۰۰، بهمن ۱۳۴۹، ص ۲۴ - ۲۵)، اما مورد توجه جدی قرار نگرفته است. عنوان دیگر آن در نسخه کهن که به احتمال زیاد بعد از آن مولف خودش نام را عوض کرده، آداب علیّه است. (نسخه شماره ۷۲۹۹ ملی، ص ۶۶). با توجه به اهمیت این اثر، لازم بود تا به طور مستقل تصحیح و انتشار یابد. این کاری بود که بنده به دلیل علاقه به شناخت دوره صفوی انجام دادم. انگیزه بنده، عمدتاً اشتغال این کتاب بر حجم بالایی از اطلاعات اجتماعی و اخلاقی از روزگار صفوی به ویژه دهه های پایانی آن بود. اما جدای از اطلاعات اجتماعی، نثر ادبی این اثر، به عنوان نثری ممتاز و مشتمل بر لغات، اصطلاحات و ترکیبات با ارزش، می تواند آن را به عنوان یک اثر ادبی شاخص از دوره صفوی معرفی کند. بنده به دلیل عدم تخصص نباید در این باره بیش از این اظهار نظر کنم.

تأکید بر این که اطلاعات اجتماعی در این کتاب آمده، نباید اهمیت سیاسی این اثر را از چشم ما دور بدارد. به نظر، کتاب رفیق توفیق، اثری کاملاً جدی در حوزه سیاست ایرانی - اسلامی است و چنان که در شرح مفصل ابواب کتاب در همین مقدمه خواهد آمد، به هیچ روی نباید محتوای آن را تکرار مکررات بدانیم. تأملات شخصی نویسنده در موضوع این کتاب یعنی سیاست مُدن، به نظر بنده، بیش از حد انتظار بوده و تحلیل

ها و توصیه های شگفت انگیز او به راحتی می تواند ما را با یک شخصیت خاص و حتی پدیده در این حوزه مواجه کند. به هر روی، از کسی که بعد از صدها کتاب در حوزه سیاست مدن، آن هم در دوره صفوی اثری می نگارد، طبعاً نباید انتظار چندانی برای ارائه نکات تازه داشت، اما قصد بنده در اینجا این است که بگویم، دقیقاً او کاری کرده که ما را به شگفتی وا می دارد، هرچند این مطالب، در لابلاي کتاب پراکنده است. در این مقدمه، هم در گزارش مقدمه کتاب که شرح حال نویسنده است و هم در گزارش دو بخش اصلی آن، یعنی حرف اول که در باره ملازمان و کارمندان است، و هم حرف دوم که در باره شهریار و سلطان است، نکات مهم را آورده ایم، هرچند در معرفی کامل دیدگاه های نویسنده کافی نخواهد بود.

فقیر با ذهن ساده خودم باید عرض کنم، این اثر، به نوعی با شهریار ماکیاول قابل تطبیق است، هرچند به هر حال این اثری محلی و آن اثری جهانی است. این را تنها اشاره کرده و صحت و سقم آن را بر عهده متخصصان تاریخ اندیشه سیاسی می گذارم. نصایح او به سلطان، در مواردی ما را به یاد نصایح ماکیاول به شهریار در کتاب شهریار می اندازد. او نه فیلسوف به معنای رایج است، نه فقیه، و نه صوفی. بلکه دبیری است که از منظرهای مختلف به سیاست می نگرد و می کوشد تا با تأمل سخن بگوید، هرچند به هر حال در چارچوب فرهنگ همین دوره سیر و سیاحت می کند. او به سیاست بسیار بیش از اخلاق بها می دهد، و این را به روشنی در لابلاي عبارات او شاهد هستیم.

در اینجا، یک نکته دیگر را هم اشاره کنم و آن این که زندگینامه ای که او در چند ده صفحه به صورت تحلیلی برای خود در مقدمه کتاب آورده، بسیار استثنایی و در آثار فارسی کم مانند است. ما در این بخش، نوعی متفاوت از گزارش سیر زندگی را در عین و ذهن ملاحظه خواهیم کرد. او نه فقط در باره آنچه در خارج از ذهن برایش رخ داده که به ذهن خود هم توجه کرده و سعی کرده است تا آن چه را که آن ایام در ذهنش هم گذشته، با «قوه متصرفه» خود گزارش کند. بدین ترتیب، بدون اغراق تأکید می کنم که ما با یک اثر ارزشمند که نیازمند بررسی های بیشتر است، روبرو هستیم.

کتاب، نویسنده و زمانه ی او

نام رساله رفیق توفیق است و نویسنده در این باره گوید: «این رساله سعادت مقاله را که تحفه بارگاه عزّ و شأن شاهنشاه زمان و دست‌آویز نیازگستری کمترین بندگان است، مسّی به رفیق توفیق گردانید».

این اثر چنان که خواهد آمد، در سال ۱۱۰۴ در اصفهان نوشته شده، و ضمن این که نسخه اصل آن به نام حسینعلی خان زنگنه نوشته شده، اما در نهایت اثر به به شاه سلیمان صفوی که سال بعد درگذشته، تقدیم شده است. در این باره توضیح بیشتری خواهد آمد. اما از نویسنده، یعنی محمد علی قزوینی، بنده جز این اثر کتابی نمی‌شناسم و در باره خود او هم، اطلاعاتی فزون بر آنچه در این اثر، در باره خودش آورده ندارم یا بهتر است بگویم، بنده بدست نیاوردم. در اینجا سعی می‌کنم آنچه را در این کتاب، در باره خود و حال و هوای خویش آورده، گزارش کرده، خدمت خوانندگان عزیز تقدیم کنم. پیشاپیش عرض کنم این شرح حال، با حال و هوای خاص خود، یکی از بهترین زندگینامه خودنوشتی است که ما از دوره صفوی در اختیار داریم و باید از این بابت بسیار خشنود باشیم.

محمد علی قزوینی نامی است که نویسنده به صراحت برای خود یاد کرده و ما جز آنچه در باره خود و با اشاره در باره پدرش در این کتاب آورده، مطلب بیشتری نمی‌دانیم. کتاب به شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵) تقدیم شده و این زمانی است که وی پس از طی مراحل از زندگی خود، عازم اصفهان شده تا شغلی در دستگاه اداری صفوی بدست آورد. این مطالب در عباراتی ادبی و در قالب نثری نسبتاً سنگین، در بیان حالاتی که بر او در این مرحله می‌گذشته، نوشته شده، و باید از دل آنها، آنچه در باره اوست استخراج کرد. از مطاوی کتاب و صراحت خود او چنین معلوم می‌شود که آباء و اجدادش، در کار دبیری بوده‌اند، اما در وقت تألیف این اثر، روزگاری دراز بوده که از آن کار دست شسته‌اند.

نیز از همین کتاب چنین معلوم می‌شود که پدرش (و به احتمال اجدادش) زمین دار بوده، و ضمن آن که خود زندگی عادی را در شهر داشته، کسانی را برای اداره زمین

ها معین کرده بوده است. این زمین ها به دست مؤلف ما رسیده، و او چنان که خود می گوید، به دلیل روش نادرستی که در پیش گرفته، و آن اعتقاد بیجا به افرادی بوده که زمین را به دست آنان سپرده بوده، و سپس همه را از دست داده است. شرح این داستان که آن را به هدف تبیین روابط مالک و زارع و بحث اعتماد به ملازمان مطرح کرده، بسیار مفصل آمده، اما چون مربوط به زندگی اوست، و مع الاسف در باره زندگیش هم کم می دانیم، اشارتی در همین جا به آن می کنیم. او می نویسد: «و این حقیر را طرفه حالتی در اوان حوادث سنّ که به علّت تجربه منسوب بود، روی نموده. مجملی این که والد کمترین - رحمه الله - در محلی از محال بعیده، قدری ملک داشت، و هر ساله شخصی از ملازمان خود را به ضبط آن می گماشت، و چون خیانت در ضبط می نمودند، تغییر می داد، و دیگری را می فرستاد تا آن که شخصی را به ضبط آن قریه مقرر داشت، و آن ضابط در سال اول محصولات را بالتّام آورده، واصل ساخت. در سال دوم، قدری کمتر آورد، و علّت قلّت آب را بهانه ساخت. والد کمترین او را مورد عتاب و خطاب داشته، زجر و تنبیه نمود، و نقصان را بر جمع او افزود، و همچنین هر سال که می آورد، بی وعده و وعید و تنبیه و تهدید مراجعت نمی کرد».

وی این گونه رفتار تند را از پدر نپسندیده و از او انتقاد می کرده است. بعدها که خود زمین ها را به عنوان ارث در اختیار گرفت، سعی کرد روشی جز روش پدر در برخورد با ملازمان داشته باشد، و همین سبب شد تا دارایی ملکی خود را از دست بدهد: «و این فقیر، اطوار والد را مستحسن نمی شمرد، و با او به عنوان اظهار دانش می گفت که، با ملازم خود این قسم سلوک کردن و دل او را آزردن صورتی ندارد، و می باید تحقیق احوال او نمود. اگر خاین است، تغییرش باید داد، و اگر صاین است، قلاّده ی احسان بر گردنش نهاد، و هرگاه بی جهت می آزاری، و خواه خیانت کند یا نکند، مورد تأدیب و تنبیه می داری، پس با خود خواهد گفت که، ضرب بیهوده چرا بخورم، و مال او را چرا از میان نبرم». استدلال پدر برای روش خود، این بود که این برخورد با کسی که نجات ذاتی دارد، درست است، اما در اینجا چنین خصلیتی وجود ندارد: «والد کمترین می گفت، ای فرزندان! آن چه تو می گویی راست است، و اگر این

مرد نجابت طبع داشته باشد، این سخن بی‌کم و کاست راستی این مرد بر من ثابت است، اما این صفت جبلی اوست، زیرا که از طوایف دهاقین است، و روستا را دنائت طبعی لازم ذات می‌باشد، و... این که خیانت نمی‌کند، از راه فهمیدگی و استیلا بر نفس نیست، بلکه از رهگذر جُبِن و خوفی است که بنا بر پستی همت در طینت دارد».

نویسنده از برخورد جوانان با پدران نکوهش می‌کند که روش آنها را درک نمی‌کنند و می‌گویند خود من هم چنین بودم و می‌گفتم: «طبع والد من، راغب به آزار ملازمان است، و تدبیر منزل نمی‌داند، و طیتتش مایل به جور زیردستان است، و تربیت خادم می‌شمارد». وقتی پدرش در گذشت، او با روش خود کار را دنبال می‌کند و شرح آن که نتیجه اش از دست دادن همه املاک است، چنین است که ملازمان و زارعان هر روز کلاه تازه ای بر سر او می‌گذارند، و «هر زارعی که نوباوه به ریشخند آورد، قبایی در بر کرد، و هر طامعی که یاوه در خوش‌آمد به هم بریست، مندیلی بر سر گرفت، و آن ضابط املاک که هر مرتبه نسخه حاصل را می‌آورد، به تلافی در مقام اشفاق نوش جان می‌کرد، بعد از آن که سیاهی حاصل سال اول را به نظر رسانید، او را مورد تحسین و آفرین و از خلعت و نوازش به اعتبار و امتیازش قرین گردانیده، بنده را اعتقاد این که او را بر شیوه راستی چون نوازش کنم بر آن حالت ثابت خواهد ماند، و او را گمان آن که طفلی است پرورده ناز و اسیر دام آرزو و نیاز». بدین ترتیب سال به سال اوضاع بدتر و بدتر شد و «این میان تدبیر منزل ما پامال شده، سال دوم نصف حاصل پارسال را به عرصه آورد، و در سال سوم همه را به اخراجات مملکتی حساب کرد، و در سال چهارم و پنجم سیاهی اضافه به نظر رسانید، و آخر ملک را بالتام متصرف گردید، و من خود هر مرتبه که به او کاغذ می‌نوشتم، از راه ادبی که آموخته و می‌پنداشتم که چراغ ادراک او هم از آن روغن افروخته، تخم نصایح مشفقانه و مواعظ پدران در زمین ضمیرش می‌کشتم، و از حقوق مکرمت و احسان و وخامت عاقبت حقوق و کفران متنبه می‌ساختم، و او می‌پنداشت که طنبور می‌نواختم؛ و از همه بدتر این که ملازمانی که بر سر دو سه پارچه ملک دیگر تعیین کرده بودم، چون مشاهده نمودند که آن چه او می‌خورد و می‌برد، بازخواستی ندارد، و تنبیه و تأدیبی به عمل

نمی‌آید، همگی این شیوه پیش گرفته، هر چه بود از میان ربودند، و طوامیر اخراجات را ابوابجمع فقیر نمودند، و اکثر مردم که مبلغ‌های خطیر متوجه ایشان بود، به یکدیگر خبر دادند که فلان بی‌وقوف و بی‌خبر و بسیار شرمگین بی‌جوهر است، پس از هر که مطالبه حقّ خود نمودم، سند حاشا برآوردند، و قبض پاکى و پوکى و گرد آسیا، تا آن که ضابطان املاک گیلانی و عراقی، مبلغ‌ها طلب حسابی را از وجه اسناد شرعی و باقی از میان بردند، و این ضعیف را محتاج ذلت ملازمت کردند».

تعبیر آخر او که وی را محتاج ملازمت کردند، اشاره به آن است که پس از دست دادن املاک، تلاش می‌کند تا به شغل اداری و دبیری در دولت باز گردد و شرح آن، همان است که در مقدمه آورده و در اینجا مرور خواهیم کرد.

نویسنده از دوران تحصیل خود یاد کرده و این که پس از مدتی آن را رها کرده و به دنبال کارهای مالی و اقتصادی و احیاناً تکیه بر همان زمین‌های ارثی کرده است. اما در این فعالیت‌های اقتصادی شکست خورده، و به احتمال با از دست دادن زمین‌ها، دیگر از آن ناحیه درآمدی نداشته، و مدتها حیران و سرگردان بوده است که چه کند. این جا بوده که به فکر افتاده تا دوباره، مانند اجدادش، به کار دبیری در دستگاه صفوی بازگردد.

مقدمه طولانی کتاب در شرح آنچه بر وی و ذهنیات او در این باب رفته، ضمن آن که این اطلاعات و دلیل تألیف کتاب را بیان کرده، شرحی است از سیر و سیاحت ذهنی او در این باره که چگونه خود را از این سرگردانی نجات دهد. وی با تعبیر «قوه متصرفه» از این خصلت، یعنی «بیان ذهنی» یاد کرده و همان است که در ادب عربی «طیف الخیال» می‌نامند. وی در بیان سیر ذهنی و طبعاً اقدام عملی که در این مسیر طی کرده، بیش از پنجاه صفحه مطلب نوشته، و در آن، هم شرحی از افکار و آمال و ایده‌های خود بیان کرده و هم زمینه‌سازی برای علت تألیف این اثر در امر دبیری و اخلاقیات حکومتی و سیاست مدن را توضیح داده است. این توضیحات، در نهایت زیبایی، جوانب مختلف قضیه را در بر گرفته، و مردی را در شرایط تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آن روزگار برای ما وصف می‌کند که تطورات روحی و تصمیمات خود را

بیان کرده است. در این کتاب، ما با یک تحصیل کرده در علوم جاری و رایج روبرو هستیم که از غالب اصطلاحات علوم سر در می آورد، ضمن آن که ادیبی شایسته است و چنان که در چند مورد معدود اشعاری از خود آورده، با قید «مؤلفه» توانایی شاعری خود را هم نشان داده است.

با این حال باید توجه داشت که این کتاب، در حوزه «اندرزنامه نویسی» است، علمی که توانایی های تاریخی و ادبی و سیاسی خاص خود را می طلبد و به نظرم، اندکی مرور بر کتاب، این نکته را نشان می دهد. از بین اینها، باید تأکید کنم که فهم سیاسی او بسیار عالی و قابل بررسی مستقل است.

مقدمه مفصلی که وی از تمهیدیه تا آغاز بحث اصلی کتاب دارد، حاوی نکات جالبی است که هم در روشن شدن اندیشه های وی، و هم اوضاع سیاسی و اجتماعی اصفهان و دیدگاه های موجود در این باره، به ما کمک می کند. نوعی تحلیل درونی - ذهنی هم از مسائل مختلف مربوط به مشاغل اداری هم در این مقدمه آمده است و این ها جز نکاتی است که بعدها، ضمن بحث از مخدوم و ملازم، یعنی سلطان و ملازم دارد. مناسب است اهم نکات این مقدمه را فارغ از ظرافت های ادبی که به آنها پرداخته گزارش کنیم تا هم زندگی و هم زمانه او روشن شود.

چنان که گذشت، نسخه اساسا برای حسینعلی خان زنگنه نوشته شده، اما و همزمان به شاه سلیمان اهداء شده است، و این مطلب، جدای از این که یک رسم مرسوم است، بر اساس توضیحات بدی، مقدمه ای هم برای این هست که نویسنده بتواند شغلی در دستگاه صفوی بدست آورد، زیرا قرار است تسلط ادبی خود را برای دبیری نشان داده و روشن کند که در زمینه سیاست مدن هم دستی دارد. ممکن است چنین برداشت کنیم که او برای یافتن شغل سراغ حسینعلی خان رفته که مردی دولتمرد، اما با فرهنگ و مولف بوده، و خواهیم دید که در نسخه یا تحریر اول کتاب چه اندازه از این زاویه از او ستایش کرده است.

به هر روی، این مسلم است که سال تألیف زمان سلطنت شاه سلیمان (۱۰۷۷- ۱۱۰۵) بوده است، و چنان که از یک اشاره وی در متن، به صراحت چنین بدست می

آید که این سال، دقیقاً سال ۱۱۰۴ هجری است. وی در جایی وقتی از باقی ماندن دین اسلام در طول سالیان یاد می کند، می نویسد: «و اگر مذهب و ملت را مردم دین دار صاحب یقین که درد دین داشتند، ضبط نمی نمودند، و از زمان پیغمبر - صلوات الله علیه - تا حال که هزار و صد و چهار [۱۱۰۴] سال است، دست به دست نمی رسانیدند، چگونه اساس شریعت بر جا می ماند؟». شگفت که این تاریخ، روی نسخه کتابخانه ملی ۷۲۲۹ به عنوان سال کتابت آمده است، نسخه ای که به نظر نخستین نسخه و نخستین تحریر اولیه از این کتاب است.

از نظر نویسنده، و در این مقدمه، ایران بر محور پادشاهی صفوی، و در این زمان، شاه سلیمان، ایرانی قابل قبول و ایران جنت بنیان است. اجرای عدالت و رواج مذهب اثنا عشری و این که خاندان صفوی از سادات و نسل رسول (ص) هستند، امتیازهای بزرگی است که این دولت دارد. وی از روی حرمتی که به شاه می گذارد، نام وی را از احترام بر صفحه نمی نگارد: «این ذره بی مقدار و قطره ی خاکسار را چه یارا که نام نامی مبارکش را جسارت نموده، به عنوان صراحت بر صفحه بیان نگارد، و این غلام گمنام را چه حدّ که القاب گرامی همایونش را جرأت نموده، بر سبیل علانیه به زبان اظهار آورد». حالا به زندگی نامه خودنوشت او باز می گردیم، و قدم به قدم افکار او را که خود شرح داده دنبال می کنیم.

رها کردن کسب علم، روی آوردن به تجارت، و شکست در آن

پس از بیان تحمیدیه و تصدیق نامه کتاب، به بیان وضع خود می پردازد. در این بیان، و در شرح هر نکته، نثری ادیبانه با تکرار مضامین مشترک دارد که لاجرم باید از دل آن نکاتی را در شرح حال و اندیشه وی از آن جدا کرد: «زارع مزارع بی حاصلی محمد علی قزوینی که کمترین بندگان، قبل از این، بنابر رفاه حال و فراغ بال، مدّتی مدید اوقات خود را صرف تحصیل علوم دینی و تکمیل معارف یقینی نموده، به قدر استعداد مواد ادراک و فطنت، و فراخور اعانت قوت فطرت، از خرمن هر فن، خوشه می دروید، و از شاخسار هر شیوه، میوه می چید». بنابر این دوران نخست زندگی وی،